

قصیده لبیبی

در میان هزار قصیده مفقود و منسوخ یا موجود و منسوخ از حسن اتفاق قصائدی چند از آثار استادان سلف دست بدست و سینه بسینه بزمان ما افتاده و بدست ما رسیده است و برای مردمی که بادی و فرهنگ باستانی خوداعتنائی دارند و آن را از جمله مفاخر ملی و نژادی خود می‌شمارند وجود این قصاید بسیار بسیار عزیز و گرامی است و باید مانند زیباترین تحفه عتیقه مورد توجه و قدر و علاقه قرار گیرد.

از جمله این قصاید یکی قصیده رانی لبیبی سیدالشعر است، که اکنون مادر صده آئیم و در این شماره مجله می‌خواهیم آنرا نقل کنیم.

اوستاد لبیبی که محمد عوفی او را «لبیبی الادیبی» نامیده است در تذکره لباب الالباب ضمن شعرای آل سبکتکین آمده و عوفی درباره وی چنین نوشته است:

«لبیبی، ادیبی لبیب و شاعری عجیب بود، نظمش رایق و در فضل از اقران فایق، مداح امیر ابوالمظفر یوسف بن ناصر الدین رحمه الله بود، در مدح آنشاه نیکخواه نامجوی بناخر مداح پرور، این قصیده گفته و داد سخن بداده» (۱) سایر صاحبان تذکره نیز بیش از این در شناخت لبیبی چیزی ندارند و حتی معلوم نکرده‌اند که این شاعر اهل کجاست، تنها رضاقلیخان در مجمع الفصحا از روی حدس و ایرا خراسانی دانسته است.

در خراسانی بودن لبیبی تقریباً نمی‌توان شکمی داشت اما از کدام شهر خراسان است درست معلوم نیست، فقط از قصیده رانی او میتوان حدسی دیگر زد و چنین پنداشت که لبیبی در مرو یا نیشابور یا هرات و با جمله در قسمت غربی دشت خاوران و ریگزار «اتک» میزیسته و یا در زمانی که این قصیده را گفته است ساکن قسمت غربی بوده است معدلک مسقط الراس اورانی توان بدست آورد.

اما اینکه آیا لبیبی معاصر آل سبکتکین است یا آل سامان هم حرف است هر چند عوفی او را از شعرای آل سبکتکین میداند و رانی او را در مدح ابوالمظفر یوسف بن ناصر الدین برادر سلطان محمود نداشته الکن چنانکه بعد خواهیم دید از این قصیده بر نمی‌آید که در مدح یوسف باشد بلکه اقرب به احتمال

آنست که در مدح ابوالمظفر چغانی باشد و دلیل دیگری در دست نیست که وی را از شعرای آل سبکتکین محسوب داریم .
از اینکه هیچ شعری از لیبی در مدح آل سبکتکین در دست نیست و در تواریخ این خاندان هم اشارتی به معاصر بودن این شاعر نشده و در تاریخ بیهقی نامی از او بمناسبت قطعه مغزوف او :

کاروانی همی ازری بسوی دسکره شد

آب پیش آمد و مردم همه برقنطره شد

میبرد و قطعه را نقل میکند اما اشارتی بزمان نزدیک این شاعر ندارد ، مسعود سعد سلمان هم در قصیده خود که مطلعش اینست :
بنظم و نثر کسی را گرفتار سازست مراسم است که امروز بنظم و نثر مراسم
لیبی را اوستاد و دارای لقب « سیدالشعرا » ذکر کرده و در آخر قصیده گفته است :

بدین قصیده که گفتم من اقتدا کردم

باو ستاد لیبی که سید الشعر است

بدان طریق بنا کردم این قصیده که گفت

سخن که بنظم کننده آن درست باید و راست

اما مرجعانی که لیبی را قدیمتر از عهد آل سبکتکین بشماریم نیز در دست نداریم جز اینکه در لغت فرس اسدی از او شاهد بسیار نقل کرده است و میدانیم که جز از دوسه شاعر شهیر: عنصری و فرخی و بهرامی سایر شواهد این کتاب از شعرای سامانی است ، سبک اشعاری هم که از لیبی نقل شده از حیث اوزان و قوافی بسیار قدیم و منسوخه و اهاجی رکیک، مینمایاند که وی بشیوه قدیم نزدیکتر است و بالجمله اگر هم مانند کسائی و عماره دوران سبکتکین را دریافته باشد باز باید او را از شاعرانی دانست که در آخر عهد سامانی و اوائل عهد آل سبکتکین میزیسته اند و هر گاه تصریح محمد عوفی در قسم اخیر نمی بود دلایل ما در سامانی بودن لیبی بر عقیده دیگر میچربید .

اما موضوع ممدوح راثیه لیبی که عوفی وی را امیر ابوالمظفر یوسف بن ناصرالدین میدانند نیز قابل بحث است .

۱ - اینکه شعرای محمودی یوسف بن ناصرالدین را همیشه بکنیت « ابو یغوب » مدح کرده اند و اگر ذکر لقب شده است « عضد الدوله » آورده اند ، دیگر او را بالقاب و عناوین « ملک » و « سپهد » و « شاه » و « خسرو » و « میر » ستوده اند اما خطاب « پادشاه » نکرده اند ، چه ملک و میرو خسرو مطابق رسم آنروز دون « پادشاه » بوده است ، و اگر شواهدی ذکر شود کار بدرازا خواهد کشید و با مسامحه ای که در این باره بکاربریم کینه « ابوالمظفر » و عنوان صریح « پادشاه » بدون ذکر لقب او که عضد الدوله است بعید است که در باره یوسف بن ناصرالدین گفته شده باشد .

۲ - تعریفی است که در قصیده می بینیم و آن چنین است که شاعری از حد غربی خراسان با دلبر وداع میکند و وارد ریکزاری بزرگ میشود و پس از آن که از ریک بیرون رفت برود جیحون میرسد و از جیحون گذشته بدر - گاه بمدوح می پیوندد .

حالا به بینیم این شاعر از کجا بکجا باید رفته باشد ؟
ظاهر چنین بنظر میرسد که شاعر از مرو یا سرخس یا هرات عزیمت کرده و ازدشت خاوران و ریکزار اتک یا آخال عبور کرده است و جیحون رسیده و از آنجا رد شده بمدوح پیوسته است .

مدوحی که « ابوالمظفر » خطاب شود و برای رسیدن بدو بایستی از جیحون عبور کرد بطاهر همان ابوالمظفر چغانی است بمدوح دقیقی و مدوح قدیم فرخی که خانه اش در چغانیان و در جبالی است که رود جیحون از آنجا سر چشمه میگردد و برای وصول بدان محل بایستی از رود مذکور عبور کرده شود .

بهر صورت این دلایل هیچکدام اقماعی نیست ولی برای تحقیقات بعد سر رشته ای بدست میدهد و اهل تحقیق را امیدارد که درصدد کشف اسنادی صریحتر و مقنع تر باشند و با وقت وافق ودقت کاملتری اشعاری از او بدست بیاورند که موید حدس ما قرار گیرد .



اما ماخذ این قصیده :

قدیمترین ماخذ این قصیده همان است که اشاره شد یعنی مصدح عوفی از شعرا و نویسندگان آخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ در تذکره خود آنرا نقل کرده است .

بعد از او مرحوم لسان الملك سپهر معلوم نیست از روی چه ماخذی این قصید را بدست آورده و بحفظ خود پشت صفحه نخستین از دیوان خطی منوچهری نوشته و روی آن نوشته شده است « این قصیده را بعضی از فرخی و بعضی از منوچهری دانند » .

دلیل اینکه گفتیم سپهر از ماخذی دیگر این قصیده را بدست آورده اینست که همین سطر را روی قصیده نوشته و هر گاه بنسخه لباب الا لباب عوفی دست رسی میداشت این عنوان را نمی نوشت و لا اقل نام لیبی را هم ذکر میکرد . دلیل دیگر آنست که روایت سپهر با روایت عوفی که در نسخه چاپ داد و برویت مندرج است تفاوتهای فاحشی دارد و روایت سپهر از روایت نسخه لباب الا لباب زیادتر شعر دارد و نسخه بدلها هم در آن هست . هر چند میتوان پنداشت که شاید نسخه لباب الا لباب دیگری در دست داشته و در آن نسخه صورت اشعار با نسخه حاضر تفاوت نمیکرده اما نسبت دادن آن به شاعر و فرو گذار کردن نام شاعر حقیقی این احتمال را بکلی دور میسازد .

نسخه سپهر دارای پنجاهوشش بیت و نسخه عوفی دارای سی و سه بیت است و معذک در نسخه عوفی سه بیت هست که در نسخه سپهر نیست و نسخه سپهر ایباتی دارد که در عوفی نیست.

دیگر آنکه در نسخه چاپی لباب الالباب اشعار پس و پیش و مصراعها هر کدام دور از یکدیگر و نابجا قرار گرفته و بکلی شیرازه انتظام قصیده برهم خورده است. ولی در نسخه سپهر انتظام اشعار برقرار و مصراعها هر یک بجای خود استوار است.

مرحوم: لله باشی این قصیده را که بدون تردید از روی نسخه لسان الملك برداشته است یکبار در ضمن دیوان منوچهری و هم بنام او چاپ کرده و بار دیگر در جلد اول مجمع الفصحا سر و دست شکسته آنرا باسم فرخی ضبط نموده است و معلوم میشود که لله باشی هم لباب-الالباب عوفی یا باینقسمت از آن نسخه دست رس نداشته است ورنه لااقل اشارتی میکرد و از روایت عوفی هم استفادتی مینمود.

اکنون ما این قصیده را از روی نسخه « سپهر » در اینجا نقل میکنیم ولی ضبط عوفی را جز در یکجا اصل قرار میدهیم مگر در اشعاری که عوفی آنها را ضبط نکرده است که ناچار عین روایت سپهر نقل گردیده است.

نشئت و پس و پیشهایی که در نسخه عوفی است قابل بحث و ارائه نیست زیرا بدون تردید از اشتباهات کاتب است و نمی شود آنها را در عداد روایات خاصی مورد اعتنا قرار داد و هر کس بخواهد میتواند بدان نسخه (ج ۲ ص ۴۰) رجوع کند.

اما اختلافاتی که بین بعضی اشعار از روایت سپهر و روایت عوفی می باشد و سایر امتیازات طرفین را در حواشی اشعار تحت شماره قید کردیم.

تفاوتها

نهادم مهر خرسندی بدل بر	چو برکندم دل از دیدار (۱) دلبر
بدل کرد دل بدیده در زد آذ ۲	تو گوئی داغ سوزان بر نهادم
زمژگان همچو سوزان سوتش زر	شزردیدم که بر رویم همی جست
چگر بریان بر از خون عارض و بر ۳	مراد دید آن نگارین چشم گریان
بچنک اندو عنان خنک رهبر	بچشم اندر شرار آتش عشق
همیشه تازبان بیخواب و بیخور ۴	مراکفت آن دلارام (ای) بیارام
همان از باختر رفتی بسه خاور	ز جا بلسا به جا بلقا رسیدی
بگشتی در جهان همچون سکندر	سکندر نیستی لیکن دوباره

چه مایه بینم از کار تو کیفر
 چه داری عیش من بر من مکدر ۵
 فرونه یگره و بر گیر ساغر ۶
 فغان زین ره نورد هجر گستر
 که دارد دور مارا یک ز دیگر ۸
 فروماندم من اندر کار مضطر ۹
 مرا بایسته تر وز عمر خوشتر ۱۰
 سفرهائی همه بی سود و بی ضرر ۱۱
 گذشتست از گذشته یاد ناور ۱۱
 ولیکن زود باز آیم توانگر ۱۲
 بیابان برره انجالی مشر ۱۳
 هوا چون قبر و زو هامون مقبر ۱۵
 سپهر آراسته چهره به گوهر
 مفرق گشته اندر لولوء تر
 بتارک بر نهاده غفره ۱۸ مغفر
 که اندر قمر او بگذاشت لشکر
 نهاده دسته زیر پهنه از بر ۲۰
 چه گویی گوی شاید بودن ایدر ۲۱
 برنک روی مهجوران مزغفر
 شد از انوار او گیتی منور ۲۳
 روان مدهوش و مغز دل مفکر ۲۴
 که در غرقاب سرد آشناور ۲۵
 بسجده پیش یزدان گرو گر ۲۶
 خروشان و بی آرام و زمین در
 شده هامون به زیر او مقبر ۲۷
 نهاده بر کراق باختر سر
 به گرمای حزیران گشته لاغر
 زهرچ اندر جهانست او جوانتر
 که خانی او ز خانی بود منکر ۲۸
 بر آمد بانک ازو الله اکبر
 زمن مشکوه و بی آزار بگذر
 که تو مدحش همی بر خوانی از بر
 یکی موی از تن من ناشده تر
 گشادستند مرفردوس را در ۳۲
 همه پستی پر از کالای شتر

ندانم تا ترا چند آزمایم
 مراد آتش سوزان چه سوزی
 فرود آردوزین رازین بی آرام
 فغان زین باد بای کوه دیدار
 همانا از فراق است آفریده
 خرد زینسو کشید و عشق زانسو
 بدلبیر گفتم ای از جان شیرین
 سفر بسیار کردم راست گفתי
 بدانم سرزنش کردی روا بود
 مخور غم میروم درویش از اینجا
 برفت ازیشم و پیش من آورد
 رهی دور ۱۴ و شبی تاریک و تیره
 هوا اندوده رخساره بدوده
 خم شوله ۱۶ چو خم زلف جانان
 مکمل گوهر اندر تاج اکلیل ۱۷
 مجره چون بدر باراه موسی ۱۹
 بنات النعش چون طبطاب سیمین
 همی گفתי که طبطاب فلک را
 زمانی بودمه بر زدر سراز کوه ۲۲
 چو زران ندوده کرده گوی سیمین
 مرا چشم اندر ایشان خیره مانده
 بریک اندر همی شد باره زانسان
 برون رفتم زریک و شکر کردم
 دمنده از دهائی پیشم آمد
 شکم مالان بهامون بر همی رفت
 گرفته دامن خاور بدنبال
 به باران بهاری بوده فری
 از وزادست هرچ اندر جهانست
 شکوه آمد مرا و جای آن بود
 بدیج شاه بر خواندم بجیحون ۲۹
 تواضع کرد بسیار و مرا گفت
 که من شاگرد کف راد آنم ۳۰
 بفر شاه ازو بیرون گذشتم ۳۱
 وز اینجا تا بدین درگاه گفתי
 همه بالا پر از دیبای رومی

کجا سبزه است برفرقش مقعد
 یکی چون صورت مانی منقس
 تو گفتی هیکل زردشت گشتنت
 گمان بردی که هر ساعت بر آید
 بدین حضرت بدانگونه رسیدم
 بدین درگاه عالی چون رسیدم ۳۴
 کیوتر سوی جانان کرد پرواز ۳۵
 بنامه در نشته کای دلارام
 بدرگاهی سپردم کز بر او
 سرایی بدسعادت پیشکاش
 بصدر اندر نشته پادشاهی
 بنامش ۳۸ بر نشته عهد آدم
 زن او از هیبت او بار گیرد
 جهان را خور کند روشن ولیکن
 ز بار همت او گشت گویی

سبک ریزه کاریهای این قصیده بریزه کاریها و روانی و سهولت قصیده
 نونیه فرخی که هم در مدح امیر ابوالمظفر گفته است بی شباهت نیست ،
 کسانی که این قصیده را بنوچهری و فرخی نسبت داده اند پایه نست آنان
 بر حدس و قیاس بوده است، چه از وداع یا دلبر و سوار شدن بر مرکب وطنی
 صحاری و براری و وصف شب و منازل قمر و ستارگان بقصاید لامیه و نونیه
 منوچهری شبیه است و از حیث سبک عبارات و روانی و صافی اشعار و استحکام
 و انجسام و مخصوصا مدح ابوالمظفر که ممدوح فرخی بوده و همچنین او نیز
 سفری از سیستان بحدود جیحون و چغانیان کرده بفرخی شبیه است و ازین
 دو قیاس حدس نامبرده بیرون آمده است ؛ اما در حقیقت باید گفت فرخی
 و منوچهری از این استاد اقتباس کرده و بدو اقتدا نموده اند . و در این هیچ
 شکی نیست که قصیده از لیبی است و عوفی آنرا تصریح نموده است
 در خانته باید گفته شود که از روی شواهدی که اسدی از لیبی در
 لغت خود نقل کرده است معلوم میشود که اوستاد لیبی مشویاتی هم داشته
 است ، از جمله در بحر متقارب اشعاری است مانند :

ز درد دل آنشب بدانسان نوید
 که از ناله اش هیچکش نغنوبد
 دیگر
 آیا کرده در بینی ات حرص ورس
 از ایزد نیایدت یک ذره ترس
 و در بحر هزج مسدس گوید :

اگر خواهی سپاهش را شماره

برون باید شد از حد اماره

و در بحر خفیف گوید :

زن برون کرد کولك از انگشت

کرد بر دوک و دوک رسی پشت

که در ذیل لغات «نوید» ماضی مفرد از فعل نویدن بمعنی نالان شدن و «ورس» که چوبی بود که در بینی اشتر کنند - و «اساره» بمعنی شماره و «کولك» کدوئی که زنان روستا پنبه در او نهند - شاهد آورده شده است .

م - بهار

- ۱ - نسخه سپهر، دلدار، ۲ - عوفی این شعر را ندارد، ۳ - ع : این شعر و شعر بعد را ندارد، ۴ - سپهر: مرا گفت آن دلارام بی آرام که داری مر مرا ۰۰۰ الخ، اصلاح مصراع اول بین قلاب از روی حدس برای ارتباط معنی است، ۵ - این بیت و سه شعر قبل از و درع نیست، ۶ - این بیت هر مصراع در یکجا از ضبط عوفی است و در س چنین است: کله داری این باره بی آرام قرونه یکره و الخ، ۷ - س: باد پیمان کوه دیدار، ۸ - ع: ندارد، ۹ - س: ندارد، ۱۰ - س: مرا بایسته تر بسیار و خوشتر ۱۱ - ع: ندارد، ۱۲ - س: ازین رفتن نگر تاغم نداری که زی تو زود باز آیم توانگر، ۱۳ - درع ندارد ۱۴ - س: رهی صعب، ۱۵ - درس وع: هوا فیروز و هامون چون مقبر ۱۶ - ع: شوکه - شوله از منازل قمر است و آن دو ستاره روشن است در دم عقرب که عرب آنرا «حمته المقرب» گویند (قاموس) ۱۷ - اکلیل از منازل قمر است و آن چهار ستاره است ۱۸ - بضم اول یکی از منازل قمر است و آن سه ستاره کوچک باشد ۱۹ - ع - بدر یا بار موسی، ۲۰ - ع ندارد بنات النعش هفت اورنگ یاسه خواهران در شمال دیده میشود و معروفست - طبطاب چو گان است ۲۱ - ع: ندارد ۲۲ - س: سر بر زدمه از کوه، ۲۳ - س: از دیدار او، ۲۴ - ع: ندارد ۲۵ - س: باره نازان (یا زان) چو در غرقاب... الخ، ۲۶ - ع: ندارد ۲۷ - س: این بیت را در وصف اسب آورده و شکی نیست که روایت عوفی درستست و وصف جیحون است ۲۸ - کذا، تنها در س دیده شد و مصراع ثانی بی معنی است و شاید اصل چنین بوده است: که حالی او بحالی بود منکر، ۲۹ - س: برجیحون بخواندم ۳۰ - س: اویم ۳۱ - س: از جیحون گذشتم، ۳۲ - این شعر و شش بیت بعد را ندارد ۳۳ - این شعر معلوم نشد اصلش چه بوده است ۳۴ - س: همان کاین منظر عالی بدیدم ۳۵ - س: جانان بال بگشاد ۳۶ - س: بدر گاهی رسیدم کز بر او نیارد در گذشتن خط محور، ۳۷ - ع: ندارد در دیوان منوچهری این شعر دست خورده است، ۳۸ - س: بتاجس ۳۹ - س: آبتغش ۴۰ - ع: این شعر را ندارد و شعر آخر نیز در نسخه سپهر نیست .

پر مشہای ما از خوانندگان و پر مشہای آنان از ما و دیگران

در تحت عنوان فوق مشکلاتی که داریم حل آنرا از خوانندگان
میخواهیم . آنها هم اگر بشکلی بر خورد کردند میتوانند از
مجله برسند . پاسخ آنها بوسیله خود ما یا خوانندگان دیگر
تہیہ خواهد شد .

= ::

این دو شعر را حافظ چگونہ میروده است؟

شراب خانگی ترس محتسب خورده

بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش

(نقل از دیوان حافظ باہتمام آقایان محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی)

— یا —

شراب خانگی از بیم محتسب خوردن

بروی یار بنوشیم و بانگ نوشا نوش

(نقل از زبده دیوان خواجہ حافظ برگزیده مرحوم ذکاء الملک فروغی

و نیز دیوان غزلیات حافظ بسلیقہ قاآنی شیرازی و یغمای چندقی)

ای کبک خوشخرام کجا میروی بایست

غره مشو کہ گربہ زاهد نماز کرد

(نقل از دیوان حافظ باہتمام آقایان محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی)

— یا —

ای کبک خوشخرام کہ خوش میروی بناز

غره مشو کہ گربہ عابد نماز کرد

(نقل از زبده دیوان حافظ برگزیده مرحوم فروغی و نیز دیوان غزلیات

حافظ بسلیقه قآنی شیرازی و یغماقی جندقی). موقتیکه نگارنده میخواست غزل (مژده هاتف غیب) را در صدر مجله (شماره اول) نقل نماید بدیوان (لسان الفیاب) که این اواخر باهتام آقایان قزوینی و دکنتر غنی بطبع رسیده و در دسترس داشت رجوع کرد. در این مصرع (شراب خانگی ترس محتسب خورده) اشکالی بنظر رسید، ولی باعتبار دو استاد محترم چاپ گردید.

اما از آن عقده ای بر دلم بود، زیرا آنرا طوری دیگر بخاطر داشتم. بعداً بدیوانهای دیگر مخصوصاً زبده غزلیات حافظ برگزیده مرحوم ذکاء الملک و آقایان حاج سید نصرالله تقوی و ابوالحسن فروغی و غزلیات حافظ که قآنی شیرازی و یغماقی جندقی اختیار نموده و باهتام آقای کوهی کرمانی مدیر مجله نسیم صبا بطبع رسیده و دیوان غزلیات خواجه خط محمد تدسی شیرازی و حواشی شیخ مفید شیرازی متخلص به « داور » مراجعه کردم. در همه آنها شعر مزبور را بهمان نحوی که بخاطر داشتم ضبط شده یافتیم. تصادفی دیگر باعث شد که شعر دوم نگاشته شده در بالا را هم در دواوین نامبرده مختلف دیدم.

فلا بگاوش بیشتری نپرداخته و آنرا برای مجالی زیادتر میگذارم. اینک از ارباب ذوق و دانش سئوال میکنم که بنظر شما حافظ شیرازی این دو مصرع را خود چگونه باید سروده باشد و دلائلی که بر آن داورید چیست؟

۲

مشاعره؟؟

۱ - مشاعره کردن از کی در ایران معمول گردیده؟ آیا در زمان سلطان محمود هم مشاعره میکردند؟ داستانی که از تجمع شعرای بزرگ در بار غزنوی و شعر سرودن آنها نقل میکنند آیا آنهم نوعی از مشاعره شعرا بوده است؟ از کی در کتب ادبی و تاریخی ذکری از مشاعره شده است؟

۲ - آیا مشاعره را خود ایرانیها « اختراع » کرده اند یا از مملکتی دیگر تقلید شده و آن کشور کدام است؟ آیا عربها مشاعره میکنند؟ عربها هم کلمه مشاعره را که متعلق بزبان آنهاست باین معنی که ما بکار میبریم استعمال میکنند؟

۳ - آیا در زبانهای دیگر هم مشاعره معمول است؟

(مقصود jeu de mots) یعنی « بازی کلمات » فرانسویها نیست. ۴ - آیا در کشورهای دیگر که فارسی در آنجا رایج است مانند افغانستان و تاجیکستان و هندوستان مشاعره میکنند؟

۵ - مشاعره بنظر شما، از لحاظ فوائد یا مضاری که ممکن است داشته باشد، خوب است یا بد و دلائل آن کدام؟

(۲)

طبقه چهارم کدام است؟

آقای عباس اسکندری مدیر روزنامه سیاست که از مردان فاضل و نکته سنج هستند در ضمن شرحی که نگاشته و از بعضی مندرجات مجله آینده تعریف فرموده که ما نسبت باین قسمت با اظهار امتنان میگردیم ، مینویسند که آقای مستشارالدوله صادق در مقاله بسیار خوبی که در خصوص مسئله حزب نگاشته از (طبقه چهارم) بشرح زیر ذکری فرموده اند :

«حزب مزبور (مقصود حزب توده است) بطوری که از لشمش پیداست از جماعت کارگر و طبقات سوم و چهارم اهالی مملکت تشکیل یافته است»

(صفحه ۷۳ سطر سوم شماره دوم) مقصودشان چیست ؟

باسخ پرسش ایشان را خود آقای مستشارالدوله خواهند داد . (۱۰۵)

کسب دست و پیشه وری

به از صانع بگیتی مقبلی نیست
 ز کسب دست بهتر حاصلی نیست
 بروز اندر پی سامان خویش است
 چو شب در خانه شد سلطان خویش است
 بری از سبک هر دون و هر خس
 چو شب شد خفت ایمن در شب تار
 چو روز آمد ، رود با زاز پی کار
 ز کسب دست نبود هیچ عاری
 به از مکسب نباشد هیچ کاری
 سر مانع بگردون بر فراز است
 سلاطین را بصناعان نیاز است
 ناصر خدرو